

دفاع غنی نژاد از نهایت توحش سرمایه داری

عباس گویا

۴ دسامبر ۲۰۱۱

موسی غنی نژاد، پیرو مکتب اقتصادی شیکاگو [۱]، مارکس را در تیتیر نوشته ای بنام "مارکس يك رمال بود" [۲] گنجانده است. نوشته غنی نژاد انعکاسی از وحشت یک روشنفکر دانشگاهی مستاصل جهان سومی از اعتبار مارکس در جنبش ضد کاپیتالیستی جاری در سطح جهان است. ترکیبی از بی بضاعتی نظری، متأثر از فرهنگ ملایان، و تعلق به دست راستی ترین جناح بورژوازی، محصولش یک آلیاژی فکری است که برای دفاع از سرمایه داری بحران زده امروز چیز بیشتری از یک ادبیات مستهجن در چنته ندارد. هدف نوشته غنی نژاد تبلیغ اقتصاد ماکیاولیستی سرمایه داری و دفاع از آن است، ربط زیادی به مارکس ندارد و نام مارکس در تیتیر او عمدتاً تابلویی برای جلب توجه است و برای او و دشمنان مارکس بیش از بقیه استدلالها اهمیت دارد.

نوشته غنی نژاد بویژه از يك نظر قابل توجه است. افکار او نماینده راست ترین جناح های مکتب شیکاگو است. او و همفکرانش میخواهند دست دولت در محدود کردن استثمار را قطع کنند. میخواهند دولت را تا حد يك گارد زندان کاهش دهند. تنها وظیفه دولت برای "نظام بازار" غنی نژاد سرکوب کارگران و مردم با اتکا به وحشیانه ترین و غیر انسانی ترین اشکال است تا "نظام" استثمار گر بازار هیچ مانعی برای کسب سود نداشته باشد. میخواهند مردم سرکوب شوند و صدایشان در نیاید. این یعنی نطفه فاشیسم. همتای او در آمریکا ران پال و هم جنبشی های او در اروپا و آمریکا، طیفی از اولترا راست هایی را شامل میشوند که حول ضدیت با اسلامیهستی سعی به انتشار افکارشان دارند. در آمریکا این خط از طریق جریان نژاد پرست تی پارتی نمایندگی میشود. در ایران، او منطقا مداح سیاستهای اقتصادی حذف یارانه های احمدی نژاد و کلا مدافع سیاستهای اقتصادی ایست که جمهوری اسلامی از بدو تولدش مجری آنها بوده اند.

باید توجه داشت که غنی نژاد مبلغ صرف نئولیبرالیسم نیست. امثال میلتون فریدمن به دوره فروپاشی بلوک شرق، به دوره تعرض بورژوازی به دستاوردهای بشری و بسط نئولیبرالیسم در جهان تعلق داشتند. غنی نژاد و ران پال به دوره بحران سرمایه داری، دوره ورشکستگی سرمایه داری تعلق دارند. مبلغ توحشی فراتر از نئولیبرالیستهای دوران "متعارف" سرمایه داری هستند. نطفه فاشیسم اند.

نوشته غنی نژاد، چه آنجا که اثباتا بحث میکند و چه آنجا که به مارکس اشاره دارد، ارزش آکادمیک ندارد. هیچ آکادمسین جدی ای، هیچ روشنفکر عاقلی، هر قدر دست راستی و ضد مارکس، خود را با جعل و تحریف مارکس و با اتکا به فرهنگ ملایان در مقابل بزرگترین متفکر هزاره گذشته [۳] قرار نمیدهد. هدف نوشته غنی نژاد عوامفریبی است و بس. نوشته حاضر در اثبات این ادعا به نکات اصلی مطلب غنی نژاد میپردازد.

"نظام بازار" غنی نژاد کشک است

تمام بحث غنی نژاد برپایه دو کلمه است: "نظام بازار". از این دو کلمه، لغت "نظام" کلیدی و در عین حال مبهمترین کلمه است. او "نظام بازار" را قائم به ذات دانسته در مقابل "نظام های سیاسی و اجتماعی" قرار میدهد. او مقولاتی نظیر انتزاعی بودن "نظام بازار"، حمله به مارکس در تبیین تاریخی سرمایه داری و ... را از وجود موهومی بنام "نظام" بازار نتیجه میگیرد. بنابراین اولین مشکل این است که بدانیم نظام بازار غنی نژاد چیست. میگوید: "نظام بازار يك نظام انتزاعی است. یعنی با رعایت برخی قواعد و روابط انسان ها این نظم برقرار میشود. معنی نظم انتزاعی این نیست که وجود ندارد بلکه ظهور آن مستلزم رعایت برخی قواعد است".

تا اینجا کار، غنی نژاد میگوید نظام بازار یک چیز است که هیچکس نمیدانند چه! نظامی که "برخی قواعد" دارد. گنگ گویی از این بیشتر ممکن نیست. این قواعد چیست؟ مدعی است: "اگر بین انسانها قواعدی رعایت شود نظم شکل میگیرد". کدام قواعد؟ ادامه میدهد "کارکرد این نظم که بر اساس مبادله داوطلبانه است برآورده کردن خواسته های متقابل انسان هاست. این تعریف نظم بازار است در اینجا نیز "کارکرد و تعریف نظم" را داریم بدون آنکه قواعدی که این کارکرد و نظم روی آن سوار شده است مشخص شوند. بالاخره قواعد بازار معلوم نشد چه هستند. اما ایشان مدعیست اگر این "قواعد" نامعلوم رعایت شوند یک نظم برقرار میشود!؟ مسئله اینست که تا وقتی ندانیم این قواعد چه هستند، نه نظام بازار ایشان معنا دارد و نه نظم آن.

غنی نژاد برای توضیح نظام بازار به استعاره و مقایسه مراجعه میکند، میگوید "اگر بخواهم ملموس تر صحبت کنم. این نظام بازار شبیه نظم گرامر زبان است. اگر هنگام صحبت کردن، قواعد گرامری را رعایت نکنیم، نمیتوانیم ارتباط برقرار کنیم". بسیار خوب، در اینجا نیز به دیوار **قواعد نامعلوم** برخورد کردیم. تا قواعد "نظام بازار" را ندانیم نمیتوانیم بدانیم نظام بازار چیست و بالطبع مقایسه آن با گرامر زبان مقایسه ای دلخواه است. ما از کجا بدانیم که قواعد "نظام بازار" را میتوان با گرامر زبان مقایسه کرد؟ چرا نظام بازار به کَشک شبیه نیست؟ هر چه باشد کَشک هم نسبت به فرماسیون های سیاسی و اجتماعی جوامع متمدن بشری انتزاعی است، حتی پیش از شهرنشینی وجود داشته است. تا موقعیکه قواعد آش پزی را رعایت نکنیم، نمیتوانیم با کَشک در آش کَشک ارتباط برقرار کنیم. "نظام" بازار غنی نژاد در نتیجه به کَشک بیشتر شبیه است تا به گرامر زبان. غنی نژاد به مبهم گوئی و مقایسه های الکی و استدلالهای بیمقدار رو آورده است تا عوامفریبی کند، بحران و کثافت نظام سرمایه داری بازار که بانی بدبختی های بشر است را پنهان کند. مدافعین جدی تر این نظام به ریش غنی نژاد و استدلالهای او خواهند خندید.

سفسطه و مغلطه، مضمون "بحث اثباتی" غنی نژاد

الف- میگوید: "کارکرد این نظم که بر اساس مبادله داوطلبانه است". با جانداختن کلمه "برابر" در مبادلات بازار این حقیقت که چرا یک طرف معامله سود میبرد و دیگری نمیبرد روشن نمیشود. "داوطلبانه" آگاهانه بجای برابر بکار برده شده است تا نابرابری معامله مخفی بماند. در جواب باید گفت: اول اینکه، هیچکس داوطلبانه وارد معامله ای که در آن ضرر کند نمیشود. دوم اینکه، حتی اگر کسی داوطلبانه وارد چنین معامله ای شود، خصلت "داوطلبانه" بودن معامله توضیحی برای پدیده ای بنام سود نیست. سوم اینکه، این مشاهده که انگیزه یک معامله نابرابر پدیده ای بنام سود است مشاهده ای به قدمت خود بازار است. فقط مارکس نبود که به این پدیده پی برد. از ارسطو تا آدم اسمیت این مشاهده صحیح را داشتند که در بازار معامله ای صورت میگیرد اما یک طرف معامله سود میبرد. این سود از کجا در میآید؟

قواعد بازار

ب- این "قواعد" بازی بازار کدامند که غنی نژاد ما را از دانستن آن محروم میکند؟ آدم اسمیت نتوانست این قواعد را بفهمد. گفت یک دست نامریی درکار است. آقای آلن گرین اسپن، آخرین مدافع سرسخت این "قواعد"، کسیکه نه در حرف بلکه با اتکا به ۴ دهه ریاست چاپ پول در آمریکا نقش عملی در بازار جهانی داشت، در اکتبر ۲۰۰۸ حضور دست نامریی بازار را رد کرد. این "قاعده" که بازار بخودی خود، خودش را اصلاح میکند را اشتباه خواند. تنها مارکس بود که سود را زیر میکرسکوپ برد. نشان داد بازار محلی برای خرید و فروش کالا بمنظور کسب سود است. سود چیزی نیست مگر بهره وری از نیروی کار انسان، در نظام سرمایه داری بروز این بهره وری از طریق ارزش اضافه ای است که نیروی کار تولید میکند. مارکس قواعد بازار و انتزاعی که سرمایه داری بر آن بنا شده است را با دقت ریاضی روشن کرد: مالکیت بر ابزار تولید و برده داری مزدی. برای همین است که غنی نژاد از دست مارکس عصبانی است و ناچاراً ادبیات لمپنی را بجای نقد و استدلال میگذارد. قواعد بازار سرمایه داری مورد نظر غنی نژاد بنابراین عبارتند از تمکین به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و پذیرش استثمار از سوی محرومان و استثمارشوندگان!

دوما، منطق معامله در بازار کسب سود است. سود بخاطر افزایش پولیست که در ابتدا بعنوان سرمایه اولیه به بازار ریخته شده است. معامله در بازار بمنظور افزایش سرمایه ایست که وارد بازار میشود. این منطق در کتابهای درسی غنی نژاد بعنوان "رشد" معرفی میشود. دورانی که سرمایه کل اجتماعی نرخ سودی، بعنوان مثال، ده درصد یا بیشتر داشته باشد، یعنی سالانه ده درصد یا بیشتر رشد کند، میگویند دوران رونق. دورانی که "رشد" به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کند (مثلا به زیر پنج درصد برسد) میگویند دوران رکود و دورانی که رشد سرمایه به صفر برسد یا "رشد منفی" داشته باشد میگویند سرمایه دچار بحران شده است. حال، از هر شاگرد کلاس اول مدرسه اکابر اقتصادی سرمایه داری هم پرسید همین تعریف را برای شما خواهد آورد. جواب علمی به این سوال که چرا سرمایه دچار رکود و بحران میشود را فقط مارکس داد. مارکس در قانون گرایش نزولی نرخ سود ثابت کرد که نرخ رشد سرمایه گرایش نزولی دارد تا جایی که سرمایه بمرحله ای میرسد که دیگر "رشد" نمیکند. [۴] قاعده بازار سرمایه دای، یعنی تلاش به سود در آوردن و رشد، بخاطر قانون گرایش نزولی نرخ سود دچار بحران میشود. این قانون دویست سال پیش صادق بود، امروز صادق است و تا موقعیکه نظام سرمایه داری وجود داشته باشد صادق خواهد بود.

جعل و تحریف مارکس

الف- "مارکس سرمایه داری را يك مرحله تاریخی می داند".

اولا، جالب اینکه خود غنی نژاد در اثبات این حکم مارکس "نظام انتراعی بازار" را نظامی معرفی میکند که "از ابتدای تمدن بشری و شهرنشینی وجود داشته است"، یعنی آنرا حاصل يك مرحله تاریخی، شهرنشینی، میدانند. چرا؟ بیش از يك میلیون سال مردم شکارچی و Gatherer، جامعه بشری، بر مبنای اقتصاد کمونیستی، "از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش"، زندگی میکردند. (هنوز که هنوز است بقایای آن شیوه زندگی در قبایلی که در مثلا جزیره ماداگاسکار زندگی میکنند وجود دارد.) کمونهای اولیه بعدا به جوامع طبقاتی (همان "تمدن بشری" آقای غنی نژاد) که بر استثمار کار بنا شده بود تبدیل شدند. جوامع طبقاتی با بازارش پدیده ای تاریخا جدید هستند، قابل ردیابی به حدود ۱۰ هزار سال گذشته. جوامع سرمایه داری که اساسا بسیار موخرند، عمرشان به ۶۰۰ سال هم نمیرسد. نه بازار و نه موهومی بنام "نظام بازار" از ازل و ابد وجود نداشته است، برعکس، عمر بسیار محدودی در متن تاریخ بشری داشته است.

"منشا این سوء تفاهم مارکس و نوشته های او درباره نظام سرمایه داری است. مارکس سرمایه داری را یک مرحله تاریخی می داند. سرمایه داری را در بستر تاریخ بشر به ویژه تاریخ جوامع اروپای غربی بررسی می کند. می گوید چطور فرماسیون های سیاسی-اجتماعی قبلی مانند برده داری و فئودالیسم و برده داری از بین رفتند، و سرمایه داری هم از بین می رود"

دوما، غنی نژاد "نظام بازار" موهوم و "قائم بذات" خود را در مقایسه با ارزیابی مارکس از ساختار فرماسیون های مختلف و نقش بازار در آنها ارزیابی نمیکند بلکه صرفا نقد مارکس به جامعه سرمایه داری را مورد حمله قرار میدهد. بهمین دلیل مغلطه "نظام بازار" غنی نژاد در مقابل نقد مارکس از نظام سرمایه داری قرار میگیرد تا این تداعی را بوجود بیاورد که گویی برای مارکس بازار، کالا و خرید و فروش کالا تنها در نظام سرمایه داری وجود خارجی داشته اند، گویی او معامله در بازار را مختص سرمایه داری میدانست. خیر، بازار در تمام نظام های اقتصادی استثمارگر ماقبل سرمایه داری نیز وجود داشته است. مشخصه سرمایه داری از نظر مارکس بازار نیست، کار مزدی است. آنچه بازار(نه "نظام بازار") را در سرمایه داری برجسته کرده است، کالا شدن هر چیز و همه چیز است. مهمترین کالا، منبع تولید ارزش اضافه یعنی نیروی کار است. اگر در برده داری و فئودالیسم، خود انسان جز مایملک ارباب بود، در سرمایه داری کارگر "آزاد" تنها چیزی که برای فروش دارد، نیروی کارش است و آنرا را در بازار مجبور است بفروش برساند تا بتواند وسایل معیشتی خود را فراهم کند.

ب- " (بنظر مارکس) سرمایه داری هم از بین میرود و سوسیالیسم بوجود می آید". غلط و تحریف!

مارکس تاریخ جوامع بشری را تاریخ کشمکشهای طبقاتی میدانند. برای مارکس هیچ چیزی در تاریخ بشر جبری نیست. بیان او در این مورد صریح است ، چه در اولین جمله مانیسفت کمونیست که میگوید "تاریخ جوامع تا کنونی تاریخ کشمکشهای طبقاتی است" [۵] و چه در "خانواده مقدس" [۶] که میگوید: "تاریخ هیچ کاری نمیکند ، صاحب هیچ ثروت عظیمی نیست، هیچ جنگی را برآه نمیانندازد! این انسان واقعی و زنده است که همه این کارها را میکند ، که تصاحب میکند و میجنگد"

پ- " (مارکس) مفهوم گرایش به کاهش نرخ سود را دلیل اصلی نابودی نظام سرمایه داری میدانند" ! تحریف!

اولا مارکس قانون گرایش نزولی نرخ سود را دلیل بحران سرمایه داری میدانند. بالاتر توضیح دادم. این قانون باعث نابودی خودبخودی سرمایه داری نمیداند. دوما، بجز جبرگرایان، نه مارکس و نه هیچکس دیگر ادعا نکرده است که سرمایه داری ورشکسته نمیتواند خود را بازسازی کند. همانطور که تک سرمایه دار ورشکسته ، سرمایه خود را طبق قانون سرمایه داری از دست میدهد و از نو شروع به انباشت سرمایه میکند ، سرمایه داری در کل ورشکسته میتواند خود را منهدم و از نو به انباشت سرمایه بپردازد. این روند انهدام فقط در غالب تخریب و بازسازی تاسیسات صورت نمیگیرد. سرمایه داری بخش متغیر خود ، یعنی نیروی کار ، یعنی انسانها را نیز "منهدم" میکند. کشتار رسمی در جنگ شکل بغایت عریان این انهدام انسانهاست. بیخانمانی، گرسنگی، بیکاری مزمن، و محرومیت کامل شکل دیگر کشتار یک نسل از انسانهاست. کشتار 62 تا 78 میلیون نفره جنگ دوم جهانی [۷] و کشتارهایی که تا کنون غرب و در راس آن آمریکا در مداخله اش در بیش از ۷۰ کشور پس از جنگ دوم جهانی [۸] بسر انجام رسانده است-- که از نظر ابعاد جنایت دست کمی از جنگ دوم جهانی ندارد-- گواه گرایشی است که جنگ و کشتار لازمه بازسازی و روند انباشت سرمایه است. لیبرالیسم و نئولیبرالیسم و هر تئوری دیگری که سرمایه داری خلق کرده است تا کنون برخورد همسانی در مقابله با بحران سرمایه داری داشته اند: سازماندهی مجدد سرمایه از طریق تمرکز سرمایه که بشکل اجتناب ناپذیری به نابودی بخشی از سرمایه منجر میشود. همزمان کشتار و باز هم کشتار بمنظور تحمیل دور جدیدی از انباشت سرمایه از طریق تشدید نرخ استثمار

غنی نژاد از اعلام ورشکستگی لیبرالیسم اظهار نگرانی کرده آنرا "خطرناک" میدانند. در عالم واقع ، درست عکس این قضیه صادق است. تنها بمبهای اتمی بکار گرفته شده در جهان توسط حکومت "پدر دولتهای رفاه" آمریکا ، روزولت، تحت عنوان پروژه منهتن ساخته شدند. ترومن ، جانشین لیبرال روزولت و هم حزبی دمکرات اش ، کسی بود که این بمبها را بکار برد و صدها هزار نفر را در ژاپن کشت. [۹] ادامه حیات سرمایه داری ، تحت هر نام و پوششی ، برای موجودیت کل بشر در کره زمین خطرناک است. انقلاب سوسیالیستی تنها راه نجات بشر از فجایعی است که سرمایه داری برای رفع بحران و دورجدید انباشت مرتکب خواهد شد. انقلاب ، ضمن اینکه زمینه مادی و عینی دارد اما پرورش جبری نیست. خواست و اراده مردم به خیزش مردم منجر میشود. انقلاب سوسیالیستی در جهت پایان دادن به جهنم سرمایه داری و برقراری برابری و آزادی برای تمام آحاد جامعه است.

"ثروتمندان مشکل (بحران) را ایجاد نکردند" . غلط!

سرمایه داری یک نظام سیاسی و اقتصادی با یک مشخصه اصلی است: برده داری مزدی. نه نظم ، نه قواعد و نه بازار سرمایه داری قائم بذات و انتزاعی از تاریخ بشری نیستند. قانونمندیهای جوامع بشری و از جمله سرمایه داری را مارکس با دقت ریاضی به اثبات رسانده است ، نشان داده است که ثروتمند ماحصل یک پروسه تاریخی است. ثروتمند محصول استثمار ، و استثمار پدیده ای تاریخی است. از هنگامیکه بشر ، بدنبال خلق ثروتی بیش از نیاز خود ، وارد نظام طبقاتی شد استثمار هم بوجود آمد. مارکس اما تنها کسی نیست که متوجه شده باشد ثروت ماحصل بهره کشی انسان بر انسان است. مارکس میگوید: در ۱۶۹۶ ، جان بلرز گفته بود: «اگر فرد ثروتمندی صد هزار هکتار زمین و صد هزار پوند پول و به همین تعداد دام داشته باشد، بدون کارگر خود کارگری بیش نخواهد بود. و از آنجا که ثروتمند شدن اشخاص بدست کارگر صورت میگیرد، هر کس کارگر بیشتری داشته باشد ثروتمندتر است ... کار فقرا منبع ثروت اغنیاست». [۱۰]

ثروت تولید شده در جوامع سرمایه داری تصاحب میشود ، موجودیت کنکرت بخود میگیرد. نام تصاحب کننده ثروت ، ثروتمند است. ثروت به پول ترجمه میشود و لیست پولداران را مرتباً فوربز منتشر میکند. اسامی خامنه ای ، قذافی، مبارک، بن علی در کنار کارلوس اسلیم مکزیک ، بیل گیتس و وارن بافت آمریکایی، موکش امبانی هندی، الکسی مراداشف روسی و خورخه لیمان برزیلی قرار میگیرند. [۱۱] بقول پال کروگمن، يك سخنگوی اقتصادی معتبر لیبرال آمریکا ، جنبش اشغال در اطلاق "يك درصديها" به ثروتمندان سخاوت بخرج داده است. ثروتمندان يك درصد جامعه نیستند ، يك دهم درصد جامعه اند. [۱۲] این يكدهم درصد به اندازه همان نود و نه و نه دهم درصد واقعی هستند. این ثروتمندان هستند که منفعت مستقیمی در حفظ نظام سرمایه داری دارند. مادامکه يكدهم درصد جامعه ، ثروتمندان ، خواهان ادامه نظام ضد انسانی سرمایه داری باشند، ثروتمندان مقصرند.

مردم اگر صاحبخانه شوند نظام بازار دچار بحران میشود!

آقای غنی نژاد با "دقت و سواس گونه ای" ، "ریشه بحران" را کشف میکند. "ریشه بحران" بنظر او "در دوره کلینتون شروع شد که گفت باید همه آمریکایی ها را صاحب خانه کنیم" . اولاً کجا کلینتون چنین هدفی داشت؟ فاکت ایشون کجاست؟ حرف هوایی زدن هم آخر حدی دارد. دوما حتی اگر چنین ادعایی از طرف کلینتون صحت داشته باشد ، يك لحظه به این جمله غنی نژاد دقت کنید: صاحب خانه شدن همه مردم از دید آقای غنی نژاد جرم و بحران ساز است!! از دید او باید میلیونها خانه متروکه وجود داشته باشد و میلیونها بیخانمان تا "قواعد بازار" رعایت شوند! این لب کلام غنی نژاد و درجه ضد انسانی نظام بازاریست که او برایش سینه چاگ کرده است. این ریشه یابی در اصل کثافت نظام سرمایه داری و جایگاه "نظام بازار" امثال غنی نژاد است که حتی در مقابل خانه دار شدن مردم ایستاده اند. مردمی که هر روز صبح تا شب باید جان بکنند و استنمار شوند و حال باید رویای خانه داشتن را بگور ببرند. این نوع جملات ناشیگری یا توحش کسی که شمشیر را از رو برای مردم بسته است نشان میدهد، که در دفاع از سرمایه داری آرزو میکند تا مردم باید بی خانمان باشند برای اینکه "نظامش" دچار بحران نشود. بگذریم که صاحب خانه شدن مردم از دید کسی مانند کلینتون بخاطر اسیر کردن مردم در وام مسکن و جان کندن برای پرداخت بهره مسکونی است.

نظام و کشور دلخواه غنی نژاد

غنی نژاد در ادامه علت بروز بحران را دخالت دولت در کارکرد بازار میدانند. مانند تمام نئولیبرالیستها از دخالت "بیش از حد" دولت در بازار شاکی است. خواهان قطع دست دولت در امور بازار است. از "سیاستمداران و دولت مردان" که "منطقشان قدرت" است و "نظام بازار" را "تمیفه مند" شاکی است. او هیچ کشوری را سراغ ندارد که مولفه های نظام بازار او را رعایت کرده باشند. اما ، وجه مشترك تمام کشورها در ساختار اداریشان چیست؟ دولت! او ظاهراً مخالف برخی سیاستهای دخالتگرانه دولت است. لیبرترینیسم [Libertarianism] غنی نژاد مکتب جدیدی نیست. قدمت آن بقدمت خود سرمایه داریست. کاهش یا قطع دست دولت در امور اقتصادی بازار ، در توحشی بنام "نظم" بازار و تنزل آن به يك اسكلت بندی پایه ای دولت جهت سرکوب ، همیشه رویای دست راستی ترین جناح سرمایه داری بوده است. قبل از نقد این هجو اجازه بدید کشور مورد نظر غنی نژاد را ترسیم کنیم.

جامعه ای که سرمایه دار پایبند به هیچ مقرراتی نیست. کارگر هیچ حقی بجز فروش "داوطلبانه" نیروی کارش ندارد. فقر و فلاکت از سر و کول جامعه بالا میرود. میلیونها نفر بیخانمانند. عده قلبی ، یکصدم درصد جامعه ، ثروتمندند. هر بنگاه اقتصادی موظف به "امنیت" تاسیساتش است و ارتش و زندان و دادگاه خصوصی دارد. "حقی" بجز حق مالکیت بیمعناست. این چرند اولاً بما ربط مستقیمی ندارد. دوما ، "سیاستمداران و دولت مردان که منطقشان قدرت" است ، قدرت خود را از گردانندگان بازار میگیرند ، نوکر سرمایه دارانند. دولت ، آنهم دولتهای اختاپوسی امروز ، ملزومه نظام سرمایه داری اند. نه تنها هیچیک از بازاریان مخالفتی با وجود نهاد دولت ندارند که دولت را برای رتق و فتق امورشان ، از سرکوب تا آموزش نیروی کار تا حل و فصل رقابتهایشان لازم دارند. حتی در ساده ترین شکل دولت (یعنی ارتش ، دادگاه، زندان) آنرا لازم دارند برای اینکه هیچ تك سرمایه داری نه توانش را دارد و نه حاضر است مخارج سرکوب طبقاتی را

بعده بگیرد. بدون آن سرکوب "قواعد بازار" رعایت نمیشود، "داوطلبی" برای دادن شیره جانش در "معامله" با سرمایه دار یافت نمیشود. این پز مخالفت با "سیاستمداران و دولت مردان" غنی نژاد برای هر چه بازتر کردن دست ثروتمندان در استنمار و فقر و فلاکت ۹۹ درصدی هاست. هیچ ربطی به منفعت مردم ندارد. در خدمت منافع یکدم درصديهاست. شکوه معمول همه این دست راستی ها "مالیات" است.

مالیات = نوک کوه استنمار

در مورد مالیات کتابها نوشته شده و حتما خواهد شد. صرف پولی که برای دوز و کلکهای حسابداری توسط شرکتها و افراد متمول به حسابداران و "دفاتر محاسبه مالیات" برای کاهش یا عدم پرداخت مالیات هزینه میشود در خود يك شاخه تجاری چند میلیارد دلاری در هر يك از کشورهای غربی است. مالیات منبع اصلی درآمد دولتها در جوامع غربیست. اگر بپرسیم مالیات از کجا میاد سوال نادقیق و احتمالا گمراه کننده ای کرده ایم. سوال دقیق اینست: مالیات چیست؟ مالیات چه از جیب مزد بگیر استخراج شود و چه از صندوق مالی سرمایه دار چیزی نیست مگر بخش کوچکی از ارزش اضافه ای که مزدبگیر خلق کرده است. مالیات بر سرمایه ای که سرمایه دار میپردازد بخشی از سود اوست. سود همان ارزش اضافه، همان استنمار مزدبگیر است. مالیات صرف چه میشود؟ ۱- نیروهای سرکوبگر (از نیروهای انتظامی ارتش و پلیس گرفته تا تمام دستگاه و علم کتل دولت) ۲- زیر ساخت کارکرد سرمایه (جاده، شهر سازی، نگهداری، آموزش نیروی کار و ---) ۳- ابزار تحمیل (از اعمال آن در سیستم آموزشی گرفته تا رسانه های عمومی) ۴- امکانات رفاهی تحمیل شده به سرمایه داران (مدد کاری، بیمه بیکاری، درمان و ...)

گرایش اصلی بورژوازی در تمامی طول عمر کوتاه دولتهای رفاه (که اساسا با بند ۴ بالا تداعی میشوند و "رفاه" از جیب خود مزد بگیران پرداخت میشود) این بوده است که هم بخش رفاهی آن قطع شود و هم ثروتمندان مالیاتی پرداخت نکنند. عبارت دیگر تلاش اینست که نرخ استنمار افزایش یابد. جنرال موتورز و جنرال الکتریک رك و راست راه میروند، حتی يك سنت مالیات نمیدهند در حالیکه ارقام ۱۴ میلیارد دلاری سودشان را بر خ میکشند. [۱۳] در آمریکا نرخ مالیات بر سرمایه يك سوم (یا کمتر از آن) نرخ مالیات بر مزدبگیران است. [۱۴] آش بحدی شور شده که صدای بیل گیتس، وارن بافت و جورج سروس میلیاردراز محبت دولت به خود در آمده خواهان افزایش مالیات بر خودند، که به مالیات رابین هودی شهرت یافته است. [۱۵]

مالیات نوک کوه یخ استنمار است. دقیقا به این علت که پنهان نیست برای همه افراد جامعه موجودیت کنکرت و قابل شمارشی دارد. وقتی غنی نژاد و بوش و ران پال راجع مالیات صحبت میکنند و از "نادانی"، "بیعرضگی"، "نفهمی" دولت شاکیند برای اینست که میگویند "رفاه" هزینه غیر لازم است (بعنوان مثال، سودی در کمک به سالمندان وجود ندارد) و همچنین مالیات بر سرمایه را باید از بین برد. اما يك کلمه در حذف مالیات مزد بگیران حرفی نمیزنند. هر بار که سیاست جدیدی در "کاهش مالیات" به اجرا درآمده، از بخش "رفاهی" بودجه کاسته شده و مالیات مزد بگیران افزایش یافته است، یعنی نرخ استنمار مزدبگیران افزایش یافته است و سالمندان و بیکاران و محرومین به خوابیدن در خیابان حواله داده شده اند. دیروز بزرگترین اعتصاب عمومی در انگلستان در سه دهه اخیر، با شرکت میلیونی کارگران، بر سر تحمیل سیاست ریاضت اقتصادی (که بنوبه خود یعنی کاهش امتیازی که از اساسا از محل مالیات تامین میشود) در عرصه بازنشستگی صورت پذیرفت [۱۶]. مشکل ما با سرمایه داری فقط بر سر مالیات نیست. مشکل ما کل موجودیت سرمایه داریست.

نقش عملی غنی نژادها

غنی نژادها، ران پال ها و احزاب اولتر-راست اپوزیسیون برای حفظ سیستم موجود میخواهند نقش گروه فشار روی احزاب حاکم بورژوازی را بازی کنند تا مبادا حاکمان زیر فشار جنبش عظیم ضد سرمایه داری کوتاه بیایند. دولتهای حاکم سرمایه داری اتفاقا نتوانستند با توحش پلیسی خود جنبش اشغال را سرکوب کنند و بهمین خاطر اباما، بعنوان مثال، به ترفند جدیدی روی آورده است: مالیات بر ثروتمندان را روی میز دولتشان قرار داده است. [۱۷] تلاش بخشی از آکادمسینهای اقتصادی درست خلاف جهت غنی نژاد است. ۱۰۰ تن از آنها در تلاش برای مهار کردن جنبش ضد سرمایه

داری اشغال حداقل به بیعدالتی سیستم موجود اقرار کرده خواهان تعدیلاتی شده و از این زاویه با جنبش اشغال اعلام همبستگی ای کرده اند. [۱۸]

از خمینی تا غنی نژاد

بخشی از اقتصادبیون آکادمسین بورژوا همیشه تلاش کرده اند که حتی یکی از دهها تئوری مارکس را نقد کنند. آنها سعی میکنند نقدشان را عقلانی جلوه دهند ، برایش مدرک جمع میکنند ، جعل و تحریف نمیکنند ، کتاب مینویسند و سعی میکنند با زیر سوال بردن مثلا قانون ارزش مارکس **صرفا شبیه ای** در مورد این قانون مارکس ایجاد کنند. که در آنصورت امثال آندرو کلايمن مارکسیست در کتاب "بازپس گیری کاپیتال مارکس" جواب آنها را میدهد [۱۹]. وقتی نوبت به "نقد" موسی غنی نژاد از مارکس میرسد ، او خمینی وار به مارکس حمله میکند ، يك پاراگراف هجو مینویسد و مارکس را رمال خطاب میکند! طنز تلخی است اما واقعی است.

مبتکر این شیوه برخورد البته خمینی بود. او در جمع کارکنان پخش رادیو در ۱۷ شهریور ۵۸ تحت فشار چپ سوسیالیست، که داشت جامعه را بدست از دید مارکس نقد میکرد و اقتصاد را زیر بنا میدانست ، تصمیم گرفت به مارکس حمله کند. در این حمله البته روبنای فرهنگی خمینی که لومینیسیم جمهوری اسلامی باشد هرچه بیشتر عیان شد: " اینهایی که زیربنای همه چیز را اقتصاد میدانند، اینها انسان را حیوان میدانند. حیوان هم همه چیزش فدای اقتصادش است. زیر بنای همه چیزش، الاغ هم زیر بنای همه چیزش اقتصادش است" [۲۰]

بنی صدر در ایام ریاست جمهور اسلامی اش ، در ۱۵ مهر ۱۳۵۹ سخنرانی خمینی را تحریف کرد [۲۱]. سعی کرد از برجسته کردن مخاطب اصلی خمینی ، یعنی چپ جامعه ، پرهیز کند. بنی صدر و سپس خیل طرفداران سرمایه داری با تحریف خمینی مدعی هستند او گفته بود اقتصاد مال خر است. خیر ، خمینی گفت **زیر بنای** خر اقتصاد است. خمینی میخواست **زیر بنا بودن** اقتصاد، عبارتی که روزانه در خیابانهای ایران میلیونها بار توسط سوسیالیستها تکرار میشد را مستهجن کند. میخواست چپ را بزند ، میخواست مارکس را بزند. با خود اقتصاد متوحش سرمایه داری که مشکل نداشت. برایش رساله نوشته بود، مالکیت را برسمیت شناخته بود، مالیات (خمس و زکات) را تعیین کرده بود و الخ. در هر صورت، خوب میدانیم که این حمله خمینی (حتی با ارتقای از طریق تحریف) در فرهنگ جوك ساز ایران جاودانه شد. جوك کردن خمینی مکانیزم دفاع مردم از مارکس بود. تحریف بنی صدر و سایر طرفداران سرمایه داری نتیجه فشار دیدگاه اقتصادی چپ سوسیالیست بود.

جایگاه خمینی و غنی نژاد بسیار متفاوت است. خمینی ریاست حکومتی را بعهده داشت که قدرتی بابعاد استثنای و حشیانه يك جامعه ۷۰ میلیونی داشت. غنی نژاد صرفا يك آکادمیسین است که زیر عبای خاتمی میکروفون سخنرانی بدست گرفته است. [۳۰] خمینی و شاگرد او غنی نژاد اما در شکل و محتوای حمله شان به مارکس دو شباهت اساسی دارند: اول ، طرفداری از اقتصاد ماکیاولیستی و متوحش سرمایه داری و دوم تکیه شان بر فرهنگ شرق زده لومین اسلام است. انسان برای خمینی وجود خارجی نداشت ، اسلام و خر داشت. نوشته غنی نژاد ، ملهم از متد خمینی ، با تکیه به همان دیدگاه و با تکیه به همان سنت به تحریر درآمده ، از تسبیح و رمل و اسطراب اسلامیون كمك جسته است. تلاش او به عوامفریبی مضحك ولی معنای سیاسی دارد.

شبح در حال گشت و گذار مارکس و وحشت ملاگونه غنی نژاد

چرا غنی نژاد اصولا نیازی به عوامفریبی مبینند؟ علت آن واقعیت عظیمی است که در جهان در حال وقوع است. سرمایه داری ورشکسته شده است. این واقعیت را استادان غنی نژاد اعتراف کرده اند ، "اشتباه کردم" آقای آلن گرنسپین [۲۲] به يك نماد شکست سرمایه داری مطلوب غنی نژاد تبدیل شده است . ران پال (استاد دیگر غنی نژاد) سیاستهای دول مختلف سرمایه داری آمریکا ، چه مدل لیبرالیستی و چه مدل نئولیبرالیستی آن ، را ورشکسته اعلام کرده است ، راه حل را

برگرداندن زمان به اوایل قرن بیست میبیند [۲۳]. شبخ مارکس در غرب و شرق، در شمال و جنوب در حال گشت و گذار است. سرمایه داری این شبخ را دیده است. نمیتواند با او مقابله کند. بجای مقابله رودرو با مارکس سعی میکند خصلت انقلابی ایده های او را مخفی، مارکس را به يك مصلح اجتماعی کاهش دهد. سی ان ان دست راستی، مارکس را با تمجید معرفی و به نقش مثبتی که مارکس در جامعه آمریکا داشت اعتراف میکند. [۲۴] میگوید اگر مارکس نبود، همین نیمچه امکانات رفاهی، همین نیمچه بیمه درمان و بیکاری و ... در آمریکا وجود نمیداشت. نیویورک تایمز فریادش درآمده است که چپهای دهه ۳۰ و ۴۰ آمریکا کجایی؟ با عکسی از تظاهرات کمونیستها در اول ماه مه ۱۹۳۴ در میدان اتحاد نیویورک در حسرت سالهای طلایی کمونیسم در آمریکا [۲۵]. پاپ باید عبارت جاودانه مارکس، "مذهب افیون توده ها است"، را قورت بدهد و از مارکس تمجید کند مبدا از سوی مردم محروم منتسب به مسیحی که مارکس را "پیامبر محرومان" خود میدانند، بایکوت نشود [۲۶]. سرکوزی باید در حال مطالعه مارکس عکس بگیرد و با آن ورشکستگی تئوریهای سرمایه داری در توضیح علت بحران سرمایه، تلاش به فهم قانون گرایش نزولی نرخ سود را اعلام کند [۲۷].

علاوه بر برتری فکری مارکس، علاوه بر محبوبیت جهانی مارکس، جنبش عظیم و ضد سرمایه داری اشغال وال استریت، مارکس را عملا به خانه میلیونها مردم برده است. نقل قول از مارکس دیگر پدیده ای صرف جنبش کارگری و سوسیالیستها نیست. وال استریت ژورنال، یکی از معتبرترین نشریات سرمایه داری، همفکر غنی نژاد، ناچار است از مانیفست کمونیست نقل قول بیاورد و سعی کند مبنای اقتصاد سوسیالیستی مارکس "از هرکس به اندازه توانش به هرکس به اندازه نیازش" را محتاطانه زیر سوال ببرد. [۲۸] در ایران، مارکس همیشه محبوب بوده است، از عروج طبقه کارگر تا تحولات حواشی انقلاب مشروطه، از ملك الشعرای بهار تا جنبش دانشجویی دخیل در سرنگونی شاه، و تا جنبش کمونیستی دانشجویی پسا خمینی و تا قلب کارگران صنعتی و تا میداین مبارزه علیه اعدام و سنگسار و مدرنسیم و سکولاریسم، مارکس حضور عینی داشته است. امروز صف بندی سرمایه داری در مقابل سوسیالیسم مارکسی برای اولین بار پس از انقلاب اکتبر به وضوح در حال شکل گیری است. این زمینه واقعی ای است که غنی نژادها را به هراس انداخته است.

در روزگاری که جنبشهای حق طلبانه و ضد سرمایه داری نوك تیز حمله شان را متوجه دولتها کرده اند، سفسطه، مغلظه، تحریف و عوامفریبی امثال ران پال و غنی نژاد، تلاش به رنگ کردن قورباغه بازار، تلاش به "همدردی" با جنبش اشغال وال استریت در مخالفتش با دولت، تلاشی عبث است. ران پال و غنی نژاد، همراه با تی پارتی در آمریکا و احزاب اولترا راست اروپا از قبیل حزب آزادی در اتریش، بلوک فلیش در بلژیک، حزب مردم دانمارک، سازمان اتحاد مردم آلمان، حزب جبهه ملی فرانسه برهبری لوپن، حزب اتحاد شمالی در ایتالیا، حزب مترقی در نروژ، حزب ملی بریتانیا [۲۹] همه يك هدف را دنبال میکنند: برقراری سیستم هار سرمایه داری در خدمتگذاری به يك درصد ثروتمند. اینها نطفه فاشیسم هستند بدون اینکه لزوما خود فاشیسم باشند.

این جریانات میخواهند بر نارضایتی مردم سوار شوند تا توحش سرمایه داری را به حد اعلا رسانده بر جامعه حاکم کنند. فاشیسمی که از این نطفه برخوهد خواست لزوما شباهتی به "قواعد و نظم بازار" غنی نژاد و ران پال نخواهد داشت، همانطور که پروسترویکا و گلاسنوست گورباچوف هیچ شباهتی به حکومتهای مافیایی یلتسین و پوتین نداشت. گورباچوف که همین امروز در اپوزیسیون پوتین قرار دارد، میخواست حکومتی از نوع سوسیال دمکراسی سوئد را جانشین سرمایه داری دولتی شوروی کند. اما عملا جاده صاف کنی برای حکومتهای مافیایی یلتسین و پوتین شد. افکار غنی نژاد فتوکپی افکار ران پال است. ران پال متفکر جنبشی بنام تی پارتی است. جنبشی که اتفاقا از نظر بدنه اش بخشی از کارگران جامعه را حول خود جمع کرده است. مختصات این جنبش، از جمله نژاد پرستی، زدن امکانات رفاهی، آمریکا برای آمریکائیان، برگردان زمان به اوایل قرن بیستم و پشتوانه قراردادن طلا برای دلار است. ملغمه ای از بازار بدون دخالت دولت تا پروتکشنیسم اقتصادی است که در ابعاد سیاسی بر ناسیونالیسم و نژادپرستی استوار است. سیاستهای ران پال، غنی نژاد و تمام احزاب اولترا راست بالا (که چه در عرصه اقتصادی و چه در مختصات سیاسیشان اساسا يك شکلند) به یکجا ختم

میشود: جاده صاف کنی برای فاشیسم. مردم البته اجازه نمیدهند، نشان داده اند که این وضعیت را نمیپذیرند، این جاده صاف کردن را باید در نطفه خفه کرد.